



بزرگترین چالش دموکراسی

مروری بر کتاب **پوپولیسم و فاشیسم** نوشته کارلوس د لا توره

اندیشه سیاسی

مریم شهبازی

گروه کتاب

کتاب «پوپولیسم و فاشیسم؛ چهره‌های نوین اقتدار» اثر کارلوس د لا توره، پژوهشگر شناخته شده جامعه‌شناسی سیاسی - مطالعات تطبیقی دموکراسی و استاد علوم سیاسی و مدیر مرکز مطالعات آمریکای لاتین دانشگاه فلوریدا، از سوی انتشارات دکسا و ترجمه آروین مرادی منتشر شده است. در گفتار، از ابتدا در سلسله جستارهای دانشگاه کمبریج انتشار یافت، تلاشی است برای رفع یک انگاره نادرست رایج در گفتمان سیاسی معاصر: پرجسب‌زنی شتاب‌زده «فاشیست» به هر رهبر عوام‌گرا و ناهمخوان با قواعد لیبرال. د لا توره در این واکاوی، به جای هم‌رده دانستن دو پدیده پوپولیسم و فاشیسم یا نادیده گرفتن خطرات آنها، با ترسیم دقیق مرزهای مفهومی، زمینه تاریخی، سازوکارهای کسب مشروعیت و نسبت هریک با مفهوم دموکراسی، نشان می‌دهد پوپولیسم چگونه به جای سرنگونی ناگهانی صندوق رأی، نهادهای مردم‌سالار را در درون نابود می‌کند؛ اثری خواندنی برای درک آشوب‌های گفتمانی و نظم سیاسی شکننده جهان امروز.

خاستگاه نظری مدرنیزاسیون

برای فهم جایگاه کتاب «پوپولیسم و فاشیسم؛ چهره‌های نوین اقتدار» نخست باید مروری هرچند مختصر بر کارنامه نویسنده کتاب داشت. کارلوس د لا توره که سال‌ها در مباحث مرتبط با پوپولیسم پژوهش کرده را نمی‌توان صرفاً یک نظریه‌پرداز انتزاعی محبوس در اتاق‌های آکادمیک غرب دانست؛ او از بستر زیسته و پژوهشی آمریکای لاتین برآمده است، منتقدی که خاستگاه و آزمایشگاه اصلی موج‌های گوناگون پوپولیسم کلاسیک، چپ‌گرای رادیکال و راست‌گرای نوین در سده‌های بیستم و بیست‌ویکم به شمار می‌رود.

تألیفات پیشین او نظیر «سوسه پوپولیستی در آمریکا / Populist Seduction in Latin America» و «پوپولیسم جهانی و سرپرستی دانشنامه‌های تخصصی این حوزه، او را در جایگاهی قرار داده که بتواند با فاصله از پیشداوری‌های

رسانه‌ای، دو مفهوم پرتکرار و اغلب بدفهمیده شده سده اخیر را به تیغ نقد بسپارد. د لا توره طی سال‌ها تدریس و تحقیق، برای بازتعریف مرزهای مفهومی پوپولیسم و راه‌ای از رویکردهای تک‌خطی یا قضاوت‌های سطحی رسانه‌ای کوشیده است. نویسنده در چکیده کتاب از انتخاب دونالد ترامپ و ژانیر بولسونارو (سیاستمدار برزیلی) و همچنین تقویت جریان راست افراطی در سطح جهانی، به عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل توجه دوباره به مباحث مرتبط با شباهت‌ها و تفاوت‌های میان پوپولیسم و فاشیسم یاد می‌کند؛ اینکه هر کدام به شیوه‌ای متفاوت از انتخابات یا قفو دموکراسی برای ایجاد مشروعیت بهره می‌برند.

پیشگفتار به بسط بیشترین پرداخته که تقویت جهانی راست افراطی



تظاهرکنندگان در جریان «راهپیمایی زنان» در بارسلون در ۲۱ ژانویه ۲۰۱۹، تصاویری از دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، را در هیئت آدولف هیتلر در دست داشتند

پوپولیست، که برخی از آن با عناوینی چون فاشیست‌مآب یا پسافاشیست یاد می‌کنند، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها برای دموکراسی لیبرال از زمان بحران‌های آن در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ است؛ بحران‌هایی که منجر به تثبیت رژیم‌های فاشیستی یا پذیرش برخی از شیوه‌ها و سیاست‌های آنها در سراسر جهان است و درباره نقش‌آفرینی احزاب راست افراطی طی یک قرن اخیر در آن آمده: «آنها تلاش می‌کنند تا در خیزش احزاب راست افراطی در اروپا با حذف جمعیت مسلمان است و بنیامین نتانیاهو تلاش می‌کند تا از طریق به حاشیه راندن بیشتر شهروندان غیریهودی اسرائیل و جمعیت فلسطینی، [دولتی قومی] را [ا] جایگزین دولت سکولار کند.» نویسنده در

ادامه تأکید می‌کند در قاره آمریکا نیز نوع جدیدی از رهبران راست‌گرا چون دونالد ترامپ، ژانیر بولسونارو و خاویر میلی برنده انتخابات شده و پس از دستیابی به قدرت، از نهادهای دموکراتیک مشروعیت‌زدایی کرده و بر قطبی‌سازی تکیه کرده‌اند. د لا توره، با اشاره به اقدامات رئیس‌جمهورهایی چون ترامپ، این سؤال را طرح کرده که: «آیا ما شاهد بازگشت فاشیسم هستیم؟» و اینکه صرف وجود چنین افرادی، برای شکل‌گیری فاشیسم کافی است یا نه؟ و از پرسش‌های اینچنینی به عنوان سؤالات عمیقاً آکادمیک یاد کرده است. نویسنده، این کتاب را با تمرکز بر پیامدهای متفاوت فاشیسم و پوپولیسم بر دموکراسی و به بیانی مناسب مخاطبان عمومی نوشته است، البته که اثری خواندنی برای دانشجویان کارشناسی رشته‌های مرتبط با علوم سیاسی و متخصصان نیز به‌شمار می‌آید.

همان‌طور که به روی جلد نسخه فارسی کتاب، تصویری از دونالد ترامپ و ایلان ماسک جای گرفته، نویسنده بازترین مثال برای شرح مفاهیم مورد نظرش را بر انتخاب ترامپ گذاشته، اینکه به‌رغم چهار کیفرخواست، ۹۱ اتهام جنایی و محکومیت در ۳۴ مورد، در سال ۲۰۲۴ پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا شد، ژانیر بولسونارو و خاویر میلی، تحسین‌گران او نیز به ترتیب، به عنوان رؤسای جمهوری برزیل و آرژانتین، دو کشور بزرگ آمریکای جنوبی انتخاب شدند؛ رؤسای جمهوری که در مواجهه با احزاب و افکار عمومی، شیوه‌ای مشابه ترامپ دارند. د لا توره، با بیان نمونه‌های معاصر اینچنینی درصدد فهم آن است که آیا شاهد ظهور چیزی هستیم که برخی آن را فاشیست‌مآب‌ها می‌نامند؛ یا آنچه می‌بینیم تجلیات پوپولیسم در جامعه راست افراطی است؟ و سؤالاتی از این دست. او در این کتاب برای تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های فاشیسم و پوپولیسم و همین‌طور عملکرد آنها در تضعیف دموکراسی کوشیده است و از اصطلاح راست افراطی برای توصیف جنبش‌ها، احزاب و حکومت‌ها در اروپا و آمریکا استفاده می‌کند.

هشدار به یک خطای تحلیلی خطرناک

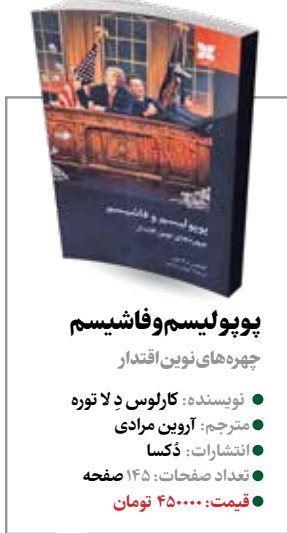
کتاب با فصلی تحت عنوان «مقدمه» آغاز می‌شود؛ جایی که نویسنده انگشت ترمز احزاب راست افراطی می‌گذارد: ظهور دونالد ترامپ در ایالات متحده و خیزش احزاب راست افراطی در اروپا با افرادی نظیر جورجیا مولونی در ایتالیا، د لا توره با مرور هشدارهایی که از بازگشت دهه ۱۹۳۰ و احیای فاشیسم سخن می‌گفتند،

متذکر می‌شود این نوع فرافکنشی تاریخی اگرچه واکنشی عاطفی و قابل درک به لرزش پای‌هایه لیبرالیسم است، اما از منظر جامعه‌شناسی سیاسی یک خطای تحلیلی خطرناک به شمار می‌آید. این رویکرد، سازوکار واقعی تسخیر قدرت در عصر حاضر را پنهان می‌کند و با ساده‌سازی مسأله، ما را از پاسخ‌گویی واقع‌بینانه باز می‌دارد. د لا توره تأکید می‌کند: «برخلاف فاشیسم، پوپولیسم هم می‌تواند متعلق به جریان راست (آنگاه که مردم به مثابه یک قوم تجسم می‌شوند) و هم می‌تواند متعلق به جریان چپ (زمانی که مردم به صورت توده تصور می‌شوند) باشد. در نهایت، مفاهیم پوپولیسم و فاشیسم به‌طور هم‌زمان هم روشنگرند و هم گمراه‌کننده»

در پی این ورودیه، فصل دوم کتاب با عنوان «تعریف و تبیین فاشیسم و پوپولیسم» صورت‌بندی مفهومی مباحث مذکور را بسط می‌دهد و با تمایز پیشگامانه‌ای آغاز می‌شود که جنبه جرم‌انی، جامعه‌شناس ایتالیایی-آرژانتینی بین فاشیسم و پوپولیسم ملی می‌گذارد: «جرمانی از پارادایم‌های جامعه‌شناختی غالب زمان خود، مدرنیزاسیون و نظریه جامعه‌نوده‌ای، برای بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های بین فاشیسم و پوپولیسم ملی استفاده کرد. مدل مذ نظر او برای [توضیح] تغییر [اجتماعی]، مبتنی بر مفهوم یکپارچی اجتماعی است.» د لا توره در این بخش به نظریه‌های مدرنیزاسیون، نظریه جامعه‌نوده‌ای و طبقه اجتماعی رجوع می‌کند. او نشان می‌دهد فاشیسم تاریخی محصول بحران‌های ساختاری جنگ اول، سرخوردگی ملی‌گرایانه و هراس تمام‌عیار طبقه متوسط و سرمایه‌داری از خطر بلشویسم بود؛ بستری که به شکل‌گیری یک جنبش نواولتاریا به محوریت ملیتاریسم تمام‌عیار انجامید. در مقابل، پوپولیسم همواره ساختاری لغزنده‌تر داشته است. نویسنده با بهره‌گیری از دیدگاه جیووانی سارتر دربار تعاریف حداقلی و مفهوم‌پردازی‌های پیچیده، نشان می‌دهد پوپولیسم بیش از آنکه یک ایدئولوژی تام باشد، نوعی شیوه بیان و ترفیع سیاسی و منطقی دوگانه است که جامعه را به دو جبهه همگ و آشتی‌ناپذیر تقسیم می‌کند. د لا توره تأکید دارد رها کردن تعاریف دقیق و غلیظین به تعاریف مبهم، روند تلاشی علمی برای مواجهه با آن را گند می‌کند.

مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌ها

فصل‌های سوم و چهارم، به نوعی بخش‌های اصلی کتاب را تشکیل می‌دهند؛ جایی که نویسنده به مقایسه شباهت‌ها و تفاوت‌های فاشیسم و پوپولیسم می‌پردازد. د لا توره در فصل سوم، یعنی «شباهت‌ها»، پرده از خویشاوندی روانی و گفتمانی فاشیسم و پوپولیسم برمی‌دارد: «پوپولیسم و فاشیسم به کسانی صدمه می‌دهند که توان سخن گفتن‌شان به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ کسانی که صدایشان



از منظر الیت‌ها چیزی جز قیل و قال تلقی نمی‌شود.» از سوی دیگر هر دو گروه، مردم را به صورت سلسله‌مراتبی می‌فهمند؛ یعنی متشکل از رهبران و پیروان. در عین حال هر دو وعده می‌دهند که مردم را از چنگ روزمرگی‌های سیاست اداری که در دست بوروکرات‌هاست رها خواهند کرد و شباهت‌های دیگری که با ارائه نمونه و مثال در این فصل درباره‌شان می‌خوانید، با وجود شباهت‌های بسیاری که میان فاشیست‌ها و پوپولیست‌ها در فصل سوم آمده، نویسنده در فصل چهارم که «تفاوت‌ها» نام دارد، اجازه نمی‌دهد شباهت‌هایی که به آنها پرداخته شده مخاطب را گمراه کند و تفاوت‌های مختلفی را بر هر دو برمی‌شمارد. از جمله این تفاوت‌ها در خشونت‌های فاشیست است؛ پوپولیست‌ها خواهان پاکسازی سیاسی هستند اما خشونت فاشیستی ریشه در انسان‌زدایی زیستی نژادپرستانه دارند؛ نظیر مواجهه کشورهای اروپایی و آمریکایی در دوره استعمار و امپریالیسم با بومیان غیرسفیدپوست که آنان را ذاتاً فروتر و بدوی می‌انگاشتند و در نتیجه‌اش توجیه‌های نظری برای نسل‌کشی غیرسفیدپوست‌ها می‌آوردند.

پژوهشگران فاشیسم، با وجود اختلاف‌نظرهای عمیق، توافق دارند که فاشیسم به لحظه‌ای خاص در تاریخ، یعنی دوره میان دو جنگ جهانی تعلق داشت و آنچه بعدتر آمد، پسافاشیسم بود. درباره پوپولیسم نیز تأکید می‌شود: «پدیده‌ای است که در دوره گذار به مدرنیته یا در مرحله جایگزینی صنعتی‌سازی به جای واردات در آمریکای لاتین رخ داد.» هرچند که امروزه اغلب پژوهشگران، پوپولیسم را به یک دوره تاریخی خاص محدود نمی‌کنند. جنبش‌ها و احزاب پوپولیستی در زمینه‌های گوناگون اجتماعی - اقتصادی، جغرافیایی، تاریخی و نهادی پدید آمدند.

نحوه رویارویی با حیات دموکراسی

نقطه اوج کتاب در بخش‌های پایانی یعنی فصل پنجم، «فاشیسم، پوپولیسم و دموکراسی» و در نهایت فصل ششم،



کارلوس د لا توره در چکیده کتاب «پوپولیسم و فاشیسم» از انتخاب دونالد ترامپ و همچنین تقویت جریانی راست افراطی در سطح جهانی، به عنوان یکی از مهم‌ترین دلایل توجه دوباره به مباحث مرتبط با شباهت‌ها و تفاوت‌های میان پوپولیسم و فاشیسم یاد می‌کند؛ اینکه هر کدام به شیوه‌ای متفاوت از انتخابات یا قفو دموکراسی برای ایجاد مشروعیت بهره می‌برند

تحول آفرین» [۳] و تدوین «راهنمای راتلج درباره صلح‌طلبی و خشونت‌پرهیزی» [۴] اشاره کرد. او همچنین یکی از نویسندگان کتاب درسی پرکاربرد «اخلاق: نظریه و مسائل امروزی» است و پیش‌تر رئیس انجمن فیلسوفان نگران صلح [۵] بوده است.

جنیفر کلینگ، [۶] استادیار فلسفه و مدیر مرکز مطالعات حقوقی دانشگاه کلرادو در کلرادو اسپرینگز است. از آثار او می‌توان به «نژادپرست، غیرنژادپرست، ضدنژادپرست: زبان و فاجعه بویای نژادپرستی در آمریکا» [۷] (با همکاری لیلاند هارپر، [۸] ۲۰۲۲)، «فلسفه اعتراض: مبارزه برای عدالت، بدون ورود به جنگ» [۹] (با همکاری مکان میچل، [۱۰] ۲۰۲۱)، «بهاندگان جنگی: خطر، عدالت و مسئولیت اخلاقی» [۱۱] و تدوین مجموعه «صلح‌طلبی، سیاست و مسئولیت: فصل مشترک‌ها و نوآوری‌ها» [۱۲] اشاره کرد. او همچنین مدیر اجرایی انجمن فیلسوفان نگران صلح [۱۳] است.

- 1] Seeking Common Ground: A Theist/Atheist Dialogue
- [2] Peter Admirand
- [3] Nonviolence: A Quick Immersion, Transformative Pacifism (2020)
- [4] The Routledge Handbook of Pacifism and Nonviolence (2018)
- [5] Concerned Philosophers for Peace
- [6] Jennifer Kling
- [7] Racist, Not Racist, Antiracist: Language and the Dynamic Disaster of American Racism
- [8] Leland Harper
- [9] The Philosophy of Protest: Fighting for Justice Without Going to War
- [10] Megan Mitchell
- [11] War Refugees: Risk, Justice, and Moral Responsibility
- [12] Pacifism, Politics, and Feminism: Intersections and Innovations (2019)
- [13] Concerned Philosophers for Peace



ماجرای بازگشت سربازان آمریکایی از جنگ ویتنام نیز دید: جایی که برخلاف سنت‌های پیشین، دیگر از آنها همچون قهرمان استقبال نشد و این مصادف است با اوج‌گیری جنبش‌های فمینیستی. کلینگ استدلال می‌کند که کمالات می‌توان این تقد‌های وارده را مد نظر قرار داد و آن را برای اصلاح و بهبود نظریه جنگ موجه به کار بست. در مجموع این کتاب، علاوه بر تشریح استدلال‌های گوناگونی که دو سر طیف درباره دیدگاه‌های خود می‌آورند به مخاطبان می‌آموزد تصمیم‌گیری درباره جنگ بسیار دشوارتر از آن چیزی است که در بادی امر به نظر می‌رسد. اینکه نویسندگان هم بارها بر مواضع یکدیگر مهر تأیید می‌زنند، گواه آن است که متوجه پیچیدگی‌های ماجرا هستند. القوه اینکه بهتر است سعی کنیم از افقی فراتر رو با در نظر گرفتن همه جوانب ماجرا درباره جنگ قضاوت کنیم.

نگاهی به کارنامه نویسندگان

اندرو فیالا، استاد فلسفه و مدیر مرکز اخلاق دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در فرزنو است. از آثار اخیر او می‌توان به «جست‌وجوی زمینه مشترک: گفت‌وگویی میان خداپاواران و خداناباوران» [۱] (با همکاری پیتر آدمیراند، [۲] ۲۰۲۱)، «خشونت‌پرهیزی: در آمدی کوتاه، صلح‌طلبی

به منزله اثبات حقایق آنهاست و حتی در تفکری افراطی‌تر شاید، گمان می‌کنند «حقانیت، قدرت می‌آورد.» هر دو سوی این باورها بسیار محل مناقشه‌اند، قریباً طرفی در جنگ پیروز شود، نه به معنای این است که حق بوده و نه به معنای اینکه می‌تواند هران کاری را که خواست انجام دهد. این وضعیت به کار بسته ما نمونه‌آشنایی دارد، جایی که قزل‌باش‌ها با چنین باوری به جنگ عثمانی‌ها رفتند. قزل‌باش‌ها که به شاه اسماعیل باور داشتند به پشتوانه این باور با شمشیر و اسب به جنگ عثمانی‌ها رفتند. طبیعتاً حریف توب و تفنگ‌های عثمانی‌ها نشدند. یا در جنگ داخلی آمریکا، وندل هومز که از بزرگان پرگمان‌تیسیم و از افراد تأثیرگذار بر سنت حقوقی آمریکاست و سه بار در آن جنگ زخمی شد، مشاهده کرد که در جنگ کارایی افرادی که با نظم و آموزش حرفه‌ای می‌جنگند از افرادی که شاید بسیار شجاع‌تر از آنان هستند، بیشتر است.

ضرورت بررسی همه جوانب

یکی از ابعاد فرهنگی دیگر که در این کتاب به آن اشاره شده، فرهنگی است که ستایشگر فضیلت جنگاوران و است با این همه، این فرهنگ نیز دیری است که زیر تیغ نقد است. مثال تأمل‌برانگیز آن را می‌توان در



اندرو فیالا معتقد است در همه جنگ‌های تاریخ اصول جنگ موجهه رعایت نشده‌اند. در لغزش اخلاقی می‌شوند و در جانی‌هایی می‌زنند که است با هیچ متر و معیار اخلاقی‌ای درست نیست

مناظره‌ای درباره جنگ و صلح

مروری بر کتاب **جنگ؛ موجه یا ناموجه** اثر اندرو فیالا و جنیفر کلینگ

آروین مرادی
مترجم

کانت در رساله «صلح پایدار» بر این باور بود که با استقرار نظام‌های جمهوری (آنچه امروز دموکراسی‌های لیبرال می‌نامیم) و قدراسیونی از دولت‌های آزاد، صلح پایدار ممکن خواهد شد؛ وضعیتی که در آن، به تعبیر معروف کارل فون کلاوژیوس، «جنگ، همان سیاست با ابزارهایی دیگر، نباشد. اما آروینی ماجرا در اینجا است که کانت در رساله را از تابلویی که در یک مهمانسرا دیده بود، برگرفته بود. در آن تابلو قبرستانی به تصویر کشیده شده بود و زیر آن عبارت «صلح پایدار» درج شده بود؛ گویی صلح و آرامش پایدار تنها در گورستان به دست می‌آید. با این حال، کانت دست از امید و تلاش نکشید و در راستای تدوین اصول صلح پایدار کوشید.

او پیش‌بینی کرد اگر همه کشورهای جهان، لیبرال شوند دیگر جنگی در کار نخواهد بود. پیش‌بینی کانت درباره کشورهای لیبرال تا حد زیادی درست از آب درآمده است اما وقتی نزاع‌های کشورهای لیبرال و غیرلیبرال را می‌بینیم، اوضاع کاملاً فاجعه‌بار است. حتی دو جنگ بزرگ قرن بیستم مانع از جنگ‌های بعدی نشد و امروزه در قرن بیست‌ویکم نیز جنگ‌های مهمی مانند جنگ اوکراین و روسیه، جنگ غزه و جنگ آمریکا علیه ایران در جهان کشتار و ویرانی به بار آورده و می‌آورند. از این جهت اندیشیدن به جنگ نه یک تأمل فارغ‌دانه، که اضطراب زمانه است.

دوگانه ساده موافقت یا مخالفت

در چنین شرایطی شاید به کتابی مانند «جنگ؛ موجه یا ناموجه» بیشتر از هر زمانی نیاز باشد. کتابی که پیچیدگی

اگر طرفداران جنگ موجه، جنگ را گاهی آخرین گزینه برای عدالت می‌دانند، صلح‌طلبان به سراغ تاریخ می‌روند و می‌گویند جنگ تقریباً همیشه عجین بی‌عدالتی بوده است. از همین رو کتاب حاضر در واقع یک مناظره است. از یک طرف، طرفدار صلح‌طلبی، یعنی اندرو فیالا، استدلال‌های خود را در دفاع از این دیدگاه می‌آورد و از طرف دیگر جنیفر

ناعادلانه بودن جنگ

در اینجا مجال آن نیست که استدلال‌های دو طرف را معرفی یا بررسی کنیم؛ لذا صرفاً به بینشی اشاره می‌کنم که پشت دیدگاه‌ها و استدلال‌های دوطرف نهفته است. کلینگ معتقد است، هر وضعیت صلحی الزماً عادلانه نیست و گاهی در وضعیت صلح جنایت‌های هولناکی